

ایمانیا خوانند، دائیس استیپووه  
مسئول مدیران و مؤسسین چلوونکی،  
محمد خالد روبیان  
مدیر کوفی و اقومات تیلیفون: ۳۴۷  
مدیر یزد کور و اقومات تیلیفون: ۲۶۰۲



# پشتون

مازنیکی ملی و ریجانه

دشکاتر نو د اوردی و لومانی تیلیفون  
۱۳۸۲

پته: دائیس اداره دارک پرکچی  
تلیگرافی پته: ایس - کابل  
داعلانوه قه پخیزی دفتر سره وشی

د (۲۹) کال ۲۰۷ کبه ۱۳۳۳ هـ ش کابل پنجشنبه د قوس (۱۷) د ۱۳۷ هـ ق کال در بیع الثاني (۱۳) د ۱۹۰۵ د کال د دسمبر (۹) یریلی لهبر ۷۸۹۹ دوی کتی قیمت (۲۰) یول

## د بشر حقوق او د پښتونستان

پښتانه

یکله چه وایو بشر به دنیا کی لحاظ نه حقوق لری، او دغه حقوق مخصوصا به اوسنی عصر کی دهر دولت له خوا احترام کیږی، او په تیره د متحد مللو موسسه د دغه حقوقو د ساتلو او خوندي کولو د پاره د دزه له کومی اقدامات کړی دی، او حتی یوه غوره اعلامیه ئی هم تصویب کړی ده، نو داسی څرگنده کیږی چه کویا به دنیا او په اوسنی وروستا نه دوره کی به داسی یو دولت مینه نه شی چه هلته د بشر حقوقو مراعات ونه شی، او که

### مدیریت صحف بهار

#### از آنها تشکر کرده

کابل: ب-طوری که اطلاع گرفته ایم: مدیریت صحف بهار (باغ زانا نه) نظیر همکارهایی که در قسمت تهیه سامان برای نمایش درهما از طرف بنا غلی دکتور سهیل رئیس بناروالی و بناغلی محب حیرت مدیر صحف - مدیر پوهنی ننداری بناغلی بیسد - بناغلی علی جلیا مدیر صحف بنار والی و بناغلی عنایت الله قومی معاون داکتر باکتر لوزی یونسف و بناغلی کل احمد کوهستانی مدیر ناحیه ۲ بعمل می آید از ذوات مذکور اظهار امتنان نمود است.

## امتحان نهائی پښتوی

### وزارت خارجه و موسسات افسی و اصلاح

کابل: ب-ب: روز ۱۳ قوس هیئت امتحنة مدیریت عمومی تعلیمات اکابر ریاست مستقل مطبوعات امتحان تحریری و تقریری سمستر پښتوی مامورین وزارت خارجه و موسسات افسی و اصلاح و وزارت معارف اخذ نموده است. قرار معلوم معلمی افتخاری این کورس را بناغلی محمدولی زلمی مدیر مجله کابل بهمه داشته و نتیجه آن بعداً نشر خواهد شد.

### خواب کو پرا تیف

کابل: ب-طوری که از ریاست گور پرا تیف مامورین اطلاع میدهند بکفایت کریم و برس دندان ونکه بته دار نفی دروشی خواب که بهالیند فرما بش داده شده بود جدا و ارد و بمغازه های مربوط واقع چمن تودزیر شده است مامورین معترم کویو نندار استحفا قه های خود را در مقابل پارچه مخصوص کویو خویش و تا د ب قیمت مینه آن اخذ نموده مبتوا نند.

## هیئت کلتوری روسی

### در دار المعلمین ها

کابل: ب-ب: ساعت ۱۰ قبل از ظهر در روز هیئت کلتوری اتحاد جماهیر شوروی بهمیت بناغلی میرامان الدین انصاری رئیس فاکولته ادبیات به وزارت معارف رفته و بناغلی دکتور محمد حیدر رئیس تدریسات مسلکی ملاقات نمودند و ساعت ۱۱ بک-تب میخانیک معارف رفته شبها ماشین کاری، نجاری، برق حلی سازی و ترمیم موترا ملاحظه کردند و ساعت ۱۲ از فارم زراعتی، تربیه حیوانات، تخنیک زراعتی، ماشینهای

### جوا به یکمه مامورین حکومت

درة صوف مزار شریف: ب-در اثر تفتیش اوراق مالایانی مامورین آتی حکومت دره صوف از طرف مجلس مشورته حکومت کلان منگکان قرار ذیل بجزا محکوم گردیده اند: - محمد امین جا کما بق دره صوف اخطار. حبیب الله کاتب کنترول روز کورس معاش عبدالرزاق خواننده دار ۱۰ روز کسرمعاش محمد اکبر و محمد ظاهر کاتبان اجرائیه و دین محمد کاتب کنترول روز یک پنجروز کسرمعاش محمد ابراهیم کاتب ۲- اجرائیه ۱۰ روز کسرمعاش.

تخم باشی- درو- قله- برا کول- وغیره سامان زراعتی را دین کرده و بعداً کتا بخانه ولا براتوار و کلکسیون نمونه های حشرات را ملاحظه و ساعت یک نیم به-د از ظهر بمکتب تخنیک کتا نوی رفته و ارشعبات مکتب مذکور از قبیل مغا برم-اطاق های تجریه ماشین و کارهای دستی طلب مکتب موصوف اطاق های مرکز، سامان و راديو - برق و کتا بخانه آنجا را ملاحظه و در کتا ب مخصوص امضاء نمودند و ساعت ۳ و نیم به دار المعلمین ها رفته از طرف منسو بین آن پذیرائی ویس از معرفی بنا حضار بناغلی غلام حسن مجددی سوالاتی راجع به اصول تدریس از هیئت کلتوری شوروی نموده که مقابلا جواب داده می شد.

هیئت موصوف شعبات قریب کسرمعاش کار دستي، کتا بخانه و شفا خانه آنجا را مفصلا معاينه و بعد چند جلد مجله به هیئت موصوف تقدیم گردید.

### پایان جلسات کمیته سیاسی

قاهره: ب- کمیته سیاسی جامعه عرب به جلسات خود خانه داده و قرار معلوم در کنفرانسهای آن مسائل مهمی از قبیل تشکیل کنفرانس دول آسیائی و آفریقائی در سال آینده در جاکارتا و مسائل مالک عربی و روابط مالک عربی با اسرائیل و قضایای مالک عربی شمال افریقا زیر بحث گرفته شد، و تصمیماتی دران موارد اتخاذ گردیده است که به جلسات عمومی جامعه عرب که در هفته آینده در قاهره منعقد خواهد شد پیش خواهد گردید.

## باید بدو و احکومت گراچی

قیود موضوعها بر زمعی پښتون هر فوع سازد کویته ب: نامه ننگار مخصوص د باختر آزادانس از پښتونستان جنوبی محکوم اطلاع میدهد: بناغلی فضل احمد غازی و بناغلی عبد الصمد درانی اعضای جمعیت ورو پښتون که اخیراً جهت خواستن توضیحات در اطراف پلان جدید حکومت پاکستان و توضیح نقطه نظر ورو پښتون بمقابل آن بک-راچی رفته بودند طی اعلامیه خاطر نشان کرده اند قبل از هر اقدامی در پاره تشکیلات آینده ایالات با بد حکومت کراچی قیودی را که بر زمعی بزرگ پښتون از قبیل عالیج- اهان خان عبدالغفار خان و خان عبدالصمد خان اچکزای وضع نموده رفع و هم آغا عبدالکریم خان برادر عالیجاء خان قلات و بناغلی محمد حسین عفتارا از حبس رها گردیده ملی بیغام جدید و مجله پښتورا اجازه تجدید نشریات بدهد تا یک فضای مساعد جهت ابراز خیالات برای مردم موجود گردیده هر کس آزادانه نسبت به سر نوشت و خط مشی آینده اظهار رای نماید و هم زمینه برای انتخابات آزاد آینده که کورنر جنرال وعده کرده آماده گردد و تا وقتیکه حکومت این قدمهای مقدامتی را بر نمی دارد حزب ورو پښتون و دیگر احزاب و جماعات مخالف هرگز بر پلانهای خود ساخت حکومت کراچی خود را مقید نخواهند شرد.

### کمیته معامله عوامی لیگ در کراچی

تشکیل جلسه میکنند کراچی: ب- بناغلی (بیر صاحب ماکتی شریف) زعم عوامی لیگ پاکستان اظهار داشت که قرار است کمیته معامله عوامی لیگ بتاريخ ۱۴ جاری در کراچی تشکیل جلسه داده و بر مسابلی که از یک یونیت ساختن پاکستان غربی پیدا شده بحث کند.

### حکومت و گوسلاو با از دوستی

با همالک غربی صرف نظر نمی توانند واشنگتن: ب- سفیر کبیر یوگو سلاو با درواشنگتن ضمن مصاحبه مطبوعاتی اظهار داشت که حکومت یوگوسلاوی توانده برای خاطر اتحاد شوروی از دوستی خود با همالک غربی صرف نظر کند.

### باید تمنیات ملی توده در پاکستان

بر همه اقدامات تشکیلاتی مقدمه باشد پشاور: ب- قرار نشرات جریده (الفتح) منظمه پشاور مولنا محمد شیب خطیب علاقه مردان و رئیس سابق مسلم لیگ - سرحد (پښتانستان محکوم مرزی) طی بیانیته در اطراف پلان جدید حکومت پاکستان اظهار کرد که حکومت باید بیشتر از هر گونه اقدام تشکیلاتی تمنیات ملی توده را در نظر گرفته کشیدگی های لسانی و اعصابی جماعات مختلف را رفع و همه اهل را در یک سطح اشار خلوص برابر ساخته بعد فکر تشکیلات را بنماید و نه جوش احساسات مخالفان اهل به یک بحران عمومی و اسفناک منجر خواهد شد.



وقتی بناغلی کرسکو فریبنده نما بنده جریده نیویار کر و بعضی جرابدیگر امریکیا، برای اخذ معلومات راجع به قضیه پښتونستان بحضور جناب عالیجاء حاجی میرزا علیخان رئیس حکومت پښتونستان مرکزی مشرف میشدند تصویر فوق را بنیاغلی ویند گرفت ائیس با نشر فوقی فوق منتظر معرفی بیشتر قضیه هم اکنون روشن و بین المللی پښتونستان در جرابدیگر امریکائی میباشد

## روز اعلامیه حقوق بشر

فردا مصاف باروز نشر اعلامیه (هون رایت) حقوق بشر است. ماورود این روز خوش را که مضمون نامین حقوق مدنی افراد و جوامع بشری است به موسسه ملل متحد که عرق فراوانی در راه ترتیب آن ریخته، از صمیم دل تهنیت می گوئیم و آرزوی بریم همه آنانیکه با روحیه عدالت پسندی مؤید این اعلامیه جهانی بوده اند در تطبیق و تعمیم آن هم پشتیبانی و حمایت کامل خود را علماً و عملاً ثابت نمایند. (ائیس)

## پښتون نه اتاجان دارند

بشمول پښتونستان در یونیت پاکستان غربی مخالفت خواهند کرد دهللی جدید: بناغلی خان غازی کابل سرمنشی پښتون جر که هند در احمد آباد بنما بند گان جراید اظهار داشت که حکومت پاکستان جهت مغلوب ساختن جنبش و حرکت پښتونها به پلان یک یونیت ساختن پاکستان غربی اقدام نموده است پښتونها هیچگاه در چنان یونیتی اشتراک نخواهند نمود که موجود بت هلی شان از این ببرد و اتاجان دارند بان مخالفت خواهند کرد بناغلی موصوف علاوه نموده گفت چون

مسلمین پنجاب درین یونیت اکثریت را دارا هستند بنا بران بر سندی ها و پښتونها حکمرانی خواهند نمود اما پښتونها تحمل این چیزها را صکرده نمی توانند خان غازی که از مسافرت گجرات و بعضی عازم دهللی و کفتمسئله آزادی پښتونستان بیکی یاد و فر پښتون متملق نبود، بلکه این مسئله بشما مملکت پښتون مربوط است. نامبرده ضمن شرح مسافرت خود بنما بند گان چراید اظهار داشت اتاجا بیکی پښتونها را مشاهده نموده ام از صمیم قلب و با قربانی سرومال خویش به آزادی خود علاقمندی داشته و امید وارند هر چه زودتر از یوغ اسارت پاکستان نجات یابند.

## پسپترین خبر

### سوء استفاده در تجارت به ضرر طبقات خریدار

نامه ننگار مخصوص ائیس اطلاع تازه گرفته که همدی بودا بورهای اصله به و رارت مالیه اشعار مبادشت در یکی از تجارتخانه های بودا و او سو استفاده اسفناکی بعمل می آید، وزارت موصوفه که هماره متوجه خدمتگذاری به طبقات ملت و محصو صا هم خریداران مواد توریدی است، هیتی برای تحقیق به آنجا فرستاد. هیئت مذکور طبق اصول اوراق و اسناد دفتر تجارتخانه مذکور را قید و ملاحظه و تدقیق پرداخت. گفته می شود متأسفانه بعضی اسناد بدست آمده که نشان میدهد اولیای امور تجارتخانه بیچک های جعلی بنام کمپنی های خارجی ترتیب و آنرا طبق مقتضای وقت خانه یری می کرده اند و حتی آنرا به امضای مالکین اصلی کمپنی های مذکور هم میرسانیده اند (باینکه آن امضاها هم جعلی بود). قضیه هنوز هم زیر تحقیق بوده و فیصله قطعی تا کتون بیان نیامده است.

### جریان تسلیم اسلحه مایون تونس

تونس: ب- یک نطق حکومت تونس اعلام داشت که کار تسلیم گرفتن اسلحه مایون در قسمت شمال آن مملکت به پایان رسیده و صرف در قسمت جنوب یک تعداد مایون مذکور باقی مانده اند که هنوز اسلحه شانرا تسلیم نداده اند قرار معلوم عرصه که در فرمان عفو عمومی برای تسلیم دادن اسلحه مایون تونس تعیین شده بود امشب خاتمه می یابد تا کتون دوهزار نفر از مایون خود را بقوای حکومتی تسلیم کرده اند. ریشیا سره هته وخت را غلی دی چه د بین المللی بشری کورنی، ورته با و کورنی اوژر تر زره داسی زمینی ورته فراهی کپی چه دوستانه مذاکرات او خبر و انرو به فضا کی هم پښتو ته خیل حق و رور سپیزی او هم ور سر و سر د افغانستان و یا پاکستان مناسبات لکه چه بنیائی شهوالی و مومی.

# انگلیسی سوزان

در دم و اسپین: ... آتش کا درون دارم؛ کوی جهان سوختن خواهد، دین بدخوی زبان زد ... دریغ کین لیب چه پند، چگر سخت گدازد و عظیم درد دهد و بیبا به نسیهای من بدان اسپین شود !! ... دقایق آهسته آهسته تمسیری تلخ دهد و سوری صادقانه افشا کنند نهر آنکه از کمزروند همدین سوز و سازها... اختیاری نی دمی ناله بر کشم و فریاد گویم، نیم جان قلب در خون تید، بال و پرز ند اینکه تکلیف مرگ است و راه ابدیت؟ آه... این چه... چه معنی؟؟ هر دمی بر جونی تیرا ختری است مرگ که داشت می دارم، مگر بونی تسکین ده رنج و شکنج بیدار دوست !! دانمی این همه باشد تظور و تعولی مدتش ترا زان که بروی سیه پرده هستی گذشتی و معاد تصویر کردی ...

اما آنچه کنونست هیولای مپولی بیش، که همچون زاغهای شوم جهان رویا و عاالم اوها؛ پیل یکر و زشت منظر بودی، چنگی بدل حوالت دهد و متفاری بر جگر... چنین و اسپین نسیهای آتشین من؛ هنوز که دارم محض مشتاق دیدار، بیایند و بشتاب بشوند ...

رحمی ای هیولای مرگ دمی حضرت چنگک و منتقام آسان کن... باز باشد تجلی دیدار ش در بام و سه چار قطره سرشک بیاسش اهدا کنم؟؟ آخر جان درخواهی دم نبایست اندیشیدن؛ از جان گذشتگان یکی منم، با زطریقی گیر بیرحمانه که بر آنم و جا برانه علی که سزاوار آن... یعنی از راه دیدگان !!!

بر تو باشد چنان توانی سخت عذاب ده با تنهایی شدت وحدت، زیرا بر سیه بختان مروت نباید و نشاید... اما با یستی دردم اسپین که نگاه می ربا م و از دوزان زندگی این بر چینم و خوانم

حاصل عمر تشاره یاری کردم شادم از زندگی خویش که کاری کردم

نا ز نیستم !!

بایست بروم به اینگونه که دارم حسرتها، داغها، نومیدها... خوشبها هرگز نه و این انعام ظاهر فریب نیز بودی، چون نوای نامرئی عشق بر من تاخت... آخرم به اعلی هدایت کرده عالم معنویت و ابدیت بهر آنکه مطیع آن باشم، دور ازین آلودگیها... جانم بیال، این موهبت بزدان در خلال عشق توست که در جهان ادرت و نعمت نصیب شد !

جعی برهنه بارفتند ازین خارزارها؛ نومید ما یوس، درد مند... منگه از بی ایشان هیات... ندانند که برفت، چه رنجی برد، دردی چید؟؟... می باید !

دوروزی بودیم بی سامان، دور از خوش قسمنان ! ... اما مجبوره زیبا، تودانی... اگر رنگین حیات است از تو، و شیرین دنیا بیا به عورتو، ما خوین جگران راه حیات با یستی و نه دوران دوری بکام ما بود سستی ... آه، ما که نبودیم نبودیم... باشم حجامی عشق تود را نمانم؛ اندیشه مکن ... ننگداریت بزدان و کسامت شیرین .

(خاتمه)

آر تیبتهای مارا بشناسید؛ جنایت عشق رول های اول را بازی کرده است. همکار انیس

## اسدالله «آرام»



یهلوی ضعب آرام اینست که در موقع اکت چیزی را که میگوید اد ا کند چه از لحاظ زست وجه از لحاظ مطلب احیاناً مطلب منظور نظر را فراموش می کند و سولور رهنده را مجبور می سازد آنقدر بلند صحبت نماید که بجای آر تیبست تماشا چیان بشوند. معبد اشبه نیست که این نقطه ضعف کوچک از مجبوریت او و خوشبینی که مردم در مورد موفقیتهای مزید برای آینه او دارند، نمی کاهد و امیدواریم در آینه نزدیک این نقص کوچک خود را اصلاح و یک آر تیبست کامل عبار یوهنی ننداری شود. سهم گرفتن در یارتهای نر ازیدی را دوست دارد و شاید از همین جهت آنرا به دیگر رولها به تر بازی می کند .

دیگر بعد از آن چیزی بخاطر من نیست و بقرار حکایه شارل بعد از مجادله شد بد و طویل مدتی توانسته بود خود و مرا از چنگال امواج آب نجات داده بساحل برساند. من کاملاً بیپوش و خود او در آب خیس شده بود، چشمهای او در هوای نیمه تاریک شام بچست جور داخت و کمی بعد شیب یک عمارت تقریباً مغرب در چند متری ساحل نظرش را جلب کرد، پس بدون آنکه تأمل در حالیکه مرا هم بدوش گرفته بود به آن طرف روان شد. و قتی که به آنجا رسید ملتفت گردید که بعد بزرگی که کاملاً متروک است وارد شده، بعد بفکر اینکه شاید عمارت مذکور متروک باشد داخل شد ولی دید اشتباه کرده است، با این معنی که مرد در پیش درازی با لباس مخصوص کاهن ها زرد آمده به شونت از او پرسید که در آنجا چه میکنی و شارل هم ماجرای سقوط ترن را برای او حکا به کرده و از او کمک خواست ولی او برایش گفت که اگر خود شارل تنها می بود برایش اجازه دخول میداد ولی چون که با او یک جنس لطیف است حق دخول ندارد لیکن شارل الحاح کرده که فقط بعدت همین جنس میبرورد و رود کردید، بهرحال آن هنروی اسرار آمیز بوی اجازه ورود داده است شرطیکه شارل در قسمتی که خودی سکنی گزیده... و در نزد بهر صورتی بود شارل مراد ریکی از سلولهای میبخوابد و آینه و خودش در بی وسیله ای که بتواند بمن و او کمک کند خارج شده است .

هنوز یاسی از شب نگذشته و شارل برنگشته بود که من در اثر قوه رموزی ییاد شدم و چنان درک کردم که نیروی عجیبی در بدن من دمیده میشود. بتدریج چشمها را میبازم، (بقیه در صفحه ۴)

# در تلاش میلوئر

اخیراً مکتوبی بدستم افتاد که از جانب اکس برای زید نوشته شده بود این مکتوب که باختصار تمام در اطراف وضع زندگی یکی از زنان تیره روز روشنی می اندازد چیز دلچسپ و خواندنی است مخصوصاً مطالعه آن برای دختران زینا و طنا و آنا نیکه هنوز محور نکیتی های مادیات اند و نمیتوانند در زندگی را درستی را انتخاب کنند ضروری است اینک مکتوب مذکور را پس از حذف قسمت اول آن تقدیم خوانندگان بشمام :

«عجب نیست اگر انسان در زندگی دچار سهو و خطا میشود و اتفاقات و اعتراف سهو و خطا گرچه انسان را معذب میسازد معذبا چیز بدی نیست، من در زندگی مر تکب بزرگترین سهو و خطا شده ام و از عواقب آن رنج میرم اینک شمه از رویداد زندگی خود را بکم یکی از هموعان تو می نویسم. من دختر زیبا و تنازی بودم چهره دلنریب و اندام دلنریب داشتم پدرم یکی از سرمایه داران بزرگ محسوب می شد من هم که بزرگترین دارائی فامیل بحساب می رفتم از آنچه فکر میکنند نازدانه بودم وقتی بصفت مکتب رسیدم مکتب را ترک گفتم طبیعی در چنین موقعی که درین وقت بیکاری از هر طرف بر من آورده بود هوس های گوناگون شد بعداً مصروفم میداشت گاهی بخالی و زمانی بگیری اندر بودم راستی بسیار بوالهوس بودم و این بوالهوسی هم برای من نهایت کیف آور بود چون آغوش زرد و شباب و مستی بود و در روز بزبانی ام افزوده میشد، شهرت حسن و جمال شهره شهر میکش و من از شهرت زیبائی خود غرق سرور و بیخودی بودم در هر کجا خوب استقبال میشدم عده بنام پدر و ثروت و دارائی قسمتی از روی جمال و زیبائی ام از من خوش آمدید می گفتند. طبیعی این زست بیش از پیش مرا فرورد و خود خواه میساختند هر قدر آوازه ام بیشتر بخش میشد بهمان اندازه از خود میرفتم و خود را موجودی بالاتر از همه می بیند اشتم بلی - الا میدانم آنوقت بسیار خود خواه و مغرور بودم غیر از خود ثروت و میکش جمال و زیبائی خود هیچ چیزی کوچکترین ارزشی قابل نبودم چه در لغز بیها نبود که نکردم چه شارلتانی های از من ساخته شد بر سر، صورت لباس، رفتار و گفتار هر کسی فهمیده و نا فهمیده ریشخند زن و سینه تفریح و خوشگذرانی من بود دوست داشتم مرا به بحث اعلی ترین نمونه جمال و زیبائی شناسند هوس میگردم اگر روزی ستاره سینما شوم و عده شیفته گان و شیدا یان می شمار گردند بیکان وقت جنبیکه از تصورات شیرین و ریز مزه فارغ میشدم در برابر آینه قدما می که مخصوص من بود استاده شده خود را تماشا می کردم از مشاهده خود بعدی خرسند میشکتم که نمیدانستم چه کنم به اصطلاح زمین را میگفتم فقر کن که بر سر ت قدم میگرام میدیدم دشمنان دارائی و زیبائی از هر طرف بمن هجوم می آوردند و بنام دوستان جانی عواطف مرا تحریک میکردند با چهره های حق بجانب بمن حملات دشمنانه میکردند ولی من آنقدر مغرور بودم که از مشاهده آنهم لذت می بردم و بر خود می بالیدم و بلکه میگو شدم باحرکات

بالاتر خره چه شد؟ دشمنان زیبائی با نیرنگ های عجیبی برای من دام هایی نهادند و می خواستند هر چه زودتر مرا گرفتار نمایند عاقبت بدام افتادم برخلاف اراده پدر یک مردخن بد هیکل بیسواد اما قافشار لسان و ثروتمند آنهم ملوئر یوستم روز های اول و ماه های اول بدور شمع جمال پروانه سان بود بد بختانه دبری نگذشت حادثه بدی رخ داد زیبائی خود را از دست دادم و آن بالای بود که بر من نازل شد شوهرم روز روز لطف (بقیه در صفحه ۴)

بیانغلی آرام همانطوری که از تخلص او پیداست جوانی ملایم طبیعت و بیزار از اجار و جنجال است، در ۱۳۱۵ در کابل متولد گردیده و فعلاً متعلم صنف ۷ لیسه حبیبیه است ذوق او بوسیقی، ادبیات و سایر شرب صنایع ظریفه خیلی زیاد بنظر می خورد.

همکاری او با یوهنی ننداری از ۱۳۲۲ آغاز شده - چندی در جمله ترانه خوانها و بعد برای اولین مرتبه در درام (نکاح اجباری) رول فالین کوچک را بازی کرد، چندی هم در کورس موسیقی کابل برادری شامل بود و مدتی هم در درام و آهنگهای دلکش و خوبی می خواند. بطالعه آثار هنری و ابستکی و علاقه خاصی نشان میدهد.

آرام در درامهای متعددی سهم گرفته که از آن جمله در (رحیم و شریفه)، فانتل، طلبکار، بیا که، قرب عشق، چه به اشتباه و محکوم سر نوشت در لباس هیروئن و در دو قطره اشک، یک دل و دو دل، نیک بیته

## داستان انیس



اثر: اندره لیریس؛ ترجمه فدیری بور

### منزوی اسرار آمیز

بود وقتا یلمنهمم کردید و ترن با همان عظمت اعطای بعد در بین امواج خروشان آب کاملاً از نظر پنهان گردید .



# زیبائی

زیبائی مهمان گرامیست؛ هر جا که فرود آید با تعظیم و تکریم پذیرائی میشود. زیبائی ای که با فضیلت توأم نباشد گل بی عطرو بوی راماند. «ویکتور هوگو» زیبائی زنا به تناسب بندش نباید دید و حکم کرده باید تا نیر آنرا مدنظر داشت. «امام دولامیر» زیبائی ظلم کم دوام است. زیبائی وسیله بیرون بردن آدمی از جهان کشمکش و تنازع و رساندن به بهشت آزادگی و آسودگی است. آری صنایع ظریفه و هنرهای زیبا راه فرار روح از تنگنای دنیا است. «محمد حجازی» زیبائی قضیه منطقی است که سفرای آن چشم و کبرای آن قلب و نتیجه اش شوق و شور است. «سقراط» زیبائی مانند دشت بیکرانی است که درون در فراخانی آن سرگردان و لیکن بهر سوئی که روی آورد بهشت روح افزا خواهد دید. «شاعر هاندلی» زیبائی بمنزله روح والهامی است که نفس را از شر تردید و بدگمانی بر تعلق علی تری می رساند. «رسی» زیبائی بمنزله توصیه نامه ایست که مودت و ملاحظت دگران را نسبت بما جلب می کند. «شونپهاور» هر کجا که زیبائی به عوی برخاست زبان هر گوینده و ناطق را کنگک ساخت. «شکسپیر» در نظر مردان حالیکه در چهره با توان دیده میشود بسی مهتم از جامه ایست که بر تن دارند. «دیل کارنگی» بزرگان شعر و نقاشی و موسیقی همیشه زیبائی هستند خود در آتش می سوزند و ما که از این کانون دوریم گرمی خوشی درک می کنیم. «...» یادگار زیبائی ها که در روح ضبط است هرگز محو نمیشود فقط یک وضع مناسب مکانی لازم است تا خاطره آن تجدید می شود. «...»

# چقدر با آلات موسیقی آشنا هستید!

اینک ده موسیقی نواز را با ده زست آن در مقابل شما میگذاریم. ببینیم تاجه اندازه از روی حرکات آنها به آلات موسیقی شان پی برده میتوانند به کسیکه اولتر پاسخ صحیح بدهد یک ماه انیس مجانی داده خواهد شد.

# از ضرب المثل های یوگوسلاوی

گر خورده سنگ را به کوزه بزنی یا کوزه را روی سنگ بیا ندازی شکست با کوزه است.

گر کک ممکن است پوست خود را عوض کند ولی مجال است فکرش را تغییر بدهد.

(ارسالی موج)

انکون میخواهم از آن منزوی اسرار آمیز که در تیر دادن میسر زندگی من رول بزرگی بازی کرد، برایتان حکایه کنم؛ اصلاً نمیتوانم بویک مرد منزوی نام دیگری به او بدهم. گمان نکنید وی بی مردم تارک دنیا بود، چنانچه در حواله اول خودم هم فکر کردم کاهن بیبری باشد ولی این چنین نبوده آری یکی از شاههای نوا می بود که من (شارل) از (اولهایم) وارد (هالن بورگ) می شدم. (شارل) بصرعم من بود و من از ایام کودکی از آن روزیکه والدینش را از دست داده تحت سرپرستی پدرم درآمدم، باهم بزرگ شدیم، یکجا درس خواندیم و یکجا زست کردیم و با هم الفت زیادی پیدا کرده بودیم، چنانچه بعد از آنکه پدرم فوت و ورشکسته شد تمام امورش را با وسیرد وقتیکه ما هر دو برای باز دید از اموم و روحی اراضی ما (اولهایم) رفتیم چند روز بعد پدرم تراز سکنه فلبر گذشت و ما مجبور شدیم (هالن بورگ) برگردیم زیرا در آن جا تا تر بزرگیکه پدرم داشت دیگر کاملاً بی سرپرست مانده بود - همان شب ترن ما دامنه سلسته حبال (الیر) را طی کرده بدریای (شتالان) وارد شد، از بدین این دریا تمام راکتین ترن را بکنوع ترس و هراس بیچید زبرایم گفتند پل های آن اطراف دنی نیست از همین جهت همان روز صبح ترن ما را اجازه حرکت ندادند ولی میدانم چطور شد که اجازت حرکت صادر شد. بهرحال من که هنوز یک دختر ۱۶ ساله بودم پیش از حد می ترسیدم، اما چه چاره میتوانم بکار بندم؟ ترن بسرعت - برو و وارد پل (شتالان) گردید ولی همینکه ما شین با نجام یل رسید و تمام بدنه و اکونها روی پل در حرکت



پیمان شکنان

آنکه تیر نگهش آتشم افکند بجان شوخ چشمی که بوده است ز دل تاب و توان...

چاه بود بهر مات از زندگی و نقش وجود؟ بجهان مثل تو سرگشته و بد بخت نبود...

چند باشد دل از شدت افسوس بلرز؟ این چه رسم است و چه رفتار و چه قانون و چه طرز...

ز چه از دیده فرو اشک ندامت باری غم دیرینه مغور تا که بعشرت یاری نیست...

ماجرای غمت ای کاش ز سر میگفتم با دل بر زغم و دیدم تر میگفتم...

کفت چون مجرم خلو تکده راز نه ایم جز بفکر نفس و نغمه این ساز نه ایم...

از می لعل حکایت کن و سیمین ذقنان (ارسانی رخساره)

عیشاه در بخور

پس له مر گه می طیبیه

عجیبه حالت راوستی بن فراق زما به سر یاد شاهی دوصال ولاده کرم دی هجر قلندر...

فرق شده ام، بتدریج رخت عجیبی سراپایم را فر گرفت و دیگر قدرتم با یان یافت...

آواره

آواره میگفت، بهشت زیبای خود را از دست داده بود و حسرت و ارمان روح او را شکنجه می کرد...

آواره می گفت - از عالم لطیف نور - بدنی خشن خاک سقوط کرده بود...

آواره بود - بر فمی بارید با قدم های - مردده آبادی نزدیک می شده چراغ های منازل چشمان او را جاب می کرد...

اکنون در پشت پنجره رسیده بود - آوازه های لطیفی از داخل اطاق بگوشش

مرسید - منظره لطیف تری دیدگان او را نوارش میداد - خانواده مسعودی را ز پروری آتش بخاری کرده نشسته میدید...

آواره سری به آسمان بلند کرد و راه صحرای پیش گرفت...

آواره بود و ملجانی نداشت - «اقتباس از بهشتون زغ»

محمد عارف (عارف)

قاموس محیط

متعلمه... نمره و شهادت نامه... معلم... تباری درس... زن... کل مجمل... جراب نیلون... بالابوش سنجاب و غیره...

بی بی هوشیار



دل يك نقاش بحال جوانك سوخت و گرفت يك زن بسیار زیبا را برایش رسم کرد و به او داد که در دیو ارخانه تنهایی خود آویزان کند.



چوانك بعد اینکه همویر آن زن را در یواز خانه خود نصب کرده يك دل را صدل پرش عاشق شد. روز دیگروفتی که طرف زمین ها برای کار میرفت طرف تصویر دیده و با يك آه سرد گفت: «کسانکی تو برایم نان بخت میتوانستی؟»

آه چه شیرین و رنگین است تخیل در آرزوهای نارسیده!

عجرازه هستیست، امید و انتظار!!! از لحظه ای که تیرنگاه! بهم می بخورد...

می رود!!! انگیزه نغماتم انگیزه روح سرکش و نارام و ادخوشی و تاثیر تو ام می گذارد...

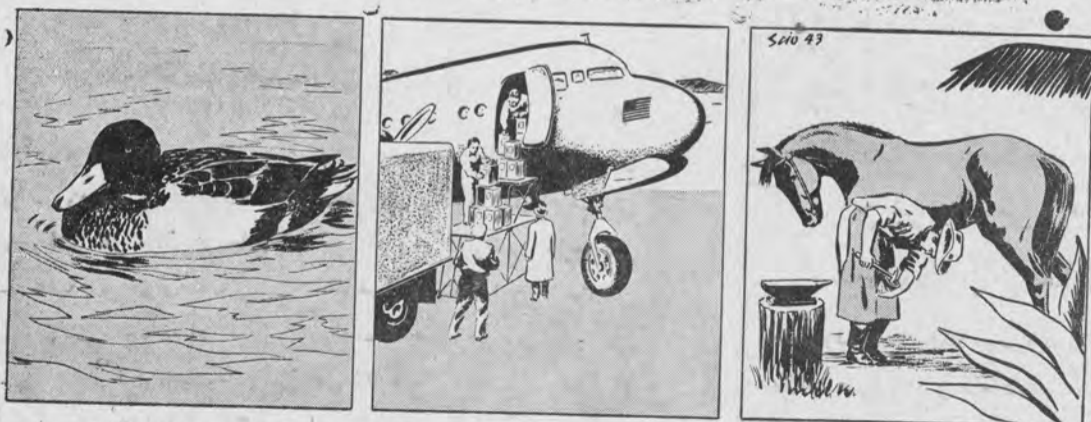
تن می تند! ولی دماغ آشفته می رود تا اوج عصیان برسد!!!

تارهای شعله در احساسات بارشته های آرزو پیوستن می کرد!!!

ارتماشی بهم میرسانند!!! شورش تو لید

(بقیه صفحه ۲۴)

ایامید استید؟



- ۱- که در هاندوراس مستعمراتی مستعمرین دوره های اول طلا را به بیما نه وافر یافتند که نعل اسبان را از آن می ساختند... ۲- که اتانزونی هم اکنون ۲۳۷۶ جعبه مواد رادیو کتیب را به موبسات صبی ۳۵ ملکیت برای مجادله با امرات ارسال نموده است... ۳- که مرغابی ها در حالیکه خوا بی باشند شنا می کنند...

منزوی... گرفته ام در باطاق اونیمکش بود و من از آن میتوانستم بوضاحت او را بنگرم و در برابر تصویریکه دوشیزه زیبائی را نشان میداد قرار گرفته و در حالیکه از چشماتش فطرات درشت اشک جاری بود با یک تا عریق مشغول خواندن سرود بود...

در تلاش مایو نور... خود را از من پس میگرفت بالاخره انواع فضیحت مرا بخانه پدر فرستاد ازطالع من پدرم نیز دارائی خود را از دست داده بود...

# منقیر

از فروغی بسطامی

## نهفته پیدا

کمی بود نهفته که پیدا کنم ترا  
باصد هزار دیده تماشا کنم ترا  
تا من بیک مشاهده شیدا کنم ترا  
تا با خبر ز عالم با لا کنم ترا  
تا قبله گاه مؤمن و ترسا کنم ترا  
خورشید کعبه ماه کلیسا کنم ترا  
چندین هزار سلسله دریا کنم ترا

کمی بود نهفته که پیدا کنم ترا  
باصد هزار دیده تماشا کنم ترا  
تا من بیک مشاهده شیدا کنم ترا  
تا با خبر ز عالم با لا کنم ترا  
تا قبله گاه مؤمن و ترسا کنم ترا  
خورشید کعبه ماه کلیسا کنم ترا  
چندین هزار سلسله دریا کنم ترا

نویسنده: ح.ع.

## خاک گردم ترا که گردی پاک

بناروای! شکر از کارت  
عزم، هر آینه متین با ید  
خاک گردم ترا که گردی پاک  
نیستم پر نم و چل اکتون  
عمله مورد نوازش باد

حال از صاحبان ذوق سلیم  
وضع آینه ام چطور شود؟  
باغکی؟ با عمارتی؟ چینی؟  
میکنم با افتراح چنین  
می نویسد فکرهای خویش  
ناشود فکرها بهم دماز  
به امید نوشته های تان

من زمین ادب همی بوسم  
چشم در انتظار می باشم

والسلام، بامن، خاک، حاشیه شاه محمود غازی میدان  
نوتابیس! قرار بیکه معلومات دارم گویا آرزوی شایلی ح.ع. قبل بر آورده شده و آن  
موضع برای کتابخانه ریاست مستقل مطبوعات تخصیص یافته است.

(بقیه صفحه ۳)

## منزوی اسرار آمیز

نازده ملتفت شدم که کار غیر عاقلانه ای کرده ام، فلذا با تضرع گفتم:  
حق باشماست، هیچ کسی بمن اجازه ورود نداده، ولی راست عرض کنم آواز شما  
مرا از یاد آورد این حرف من تعجبی کرده اشکهایش را پاک کرد، سپس گفت:  
من معمولاً هر شب در همین وقت بیاد او سرود میخوانم و درین وقت اشاره بطرف  
تا بلوی نقاشی کرد، من با استفاده از موقع داخل طاق شده و پرسیدم:  
آیا میتوانم جرئت کرده بپرسم او کیست؟  
از شنیدن این حرف لبخندی شبیه بدیوانگان زده جواب داد:  
من او را دوست داشتم ولی سال گذشته موقعیکه روی آبهای (شانلان) با قایق کوچک  
برای تفریح برآمده بودیم قایق غرق شد و دیگر برای ابد او را از دست دادم...

از اینکه او درخواست مارا بپذیرفته و بر رفتن با من در داده بود: بیش از حد خورسند  
بود من ماجرای نوازندگی او را بشاغل گرفته بودم و با هم تصمیم گرفته بودیم او را  
به (هان بورگ) برده در دست هنر پیشگان تبار خود داخل کنیم.  
پیش بینی من حقیقت پیدا کرده و در مدت کم در آن آواز خوانی شهرت زیاد کسب کرد  
و پول زیادی در فروش تکت های برنامه او نصیب ما شد. دیگر او تبدیل به موجود دیگری  
شده بود، گمان نکنید که وی همانطور چهره کشی داشت، نه او بجز دور و دور (هان بورگ)  
ریش راز آید، و مانند سایر جوانان لباس شیک استعمال کرد، در آن حال بی بر دم که  
او بر جوانی بیش نیست ولی همانطور مثل سابق یک شخص مطلقاً اسرار آمیز بود، اسرار  
تا آخرین لحظه فاش نکرد، فلذا با یاد اندیشه های طولانی فرو میرفت، کمتر می خندید  
و کمتر در تفریحها شرکت میکرد، شارل برای اینکه او را یک بچه معاشرتی بسازد  
اکثر او را بمن تحویل میداد تا با او بر ستوران باسنما بروم، من نیز به توبه خود با او از  
مزاج و ظرافت پیش میامدم، یک گاش من و شارل این اشتباه را ندانیدیم، اما ساکنان  
از خودمان بود، آنگاه فکر کرده اید که دوشیزگان جوانانی را خوش میدارند که  
کمتر با ایشان توجه داشته باشد، دختران زوداله این چنین اشخاص می شوند، گذشت  
از آن آواز او یک نیروی سجاری در خود نهفته داشت، هر وقت وی سنج ظاهر میشد  
و شروع به آواز خوانی میکرد، سکوت مطلق فضای تیار تر را  
استیلا می کرد، من مثل این بودم که تمام تمام آوازها را از تنم  
مقتطبی می کردم، ولی این صدا در روح من اثر دیگری می بخشید، روح مرا در تلاطم  
می انداخت، میخواستم دیوانه وار روی سنج رفته او را تنگ در آغوش خود بکشم...  
آه، امروز که این خاطره تلخ را بیاد می آورم زیر نفرین وجدان خویش قرار  
می گیرم ولی آنوقت چه میتوانم بکنم؟ آنوقت منسوب یک عشق آتشین شده بودم،  
نمیدانم آنرا عشق بنامم یا گناه... روزها سیری شد و من حس کردم که فقط برای  
اوزندگی میکنم و بس، همیشه با او بودم و لحظه ای که از او دور می بودم در یاد  
می سوختم. دیگر قدرتم به آخر رسید، یکشب... آری یکشب که خواب از دیدگان  
من فرار کرده بود از بستر برخاسته مکتوبی با او نوشتم، و در آن ذکر کردم که  
دیوانه وار او را دوست دارم و آواز او مرا مانند مرغ اسیری در بند انداخته است...  
نتیجه آن چه شد...؟ چه باید می شد همان چیزیکه از یک بشر میتوان انتظار داشت  
و در جواب نوشت که این عشقی که من دارم عشق نیست بلکه عشق است و فلذا توصیه  
کرده بود که باید حتی الوسع آنرا از سر بدرکنم.  
اما این پندها بمن اثر نداشت، من از عشق و هجران باو میسوختم، او بمن اندرز  
میداد، آخر الامر از منزل ما خارج شد و در یکی از هتل های مجهولی اقامت گزید  
و علاوتاً به شارل گفت که دیگر لازم نیست من از او دیدن کنم، شارل که از او بطمان شروع  
من تقریباً آگاه شده بود گشت و گذار مرا جداً با او منع کرد، این امر تا بر شدیدی  
در روح من کرد در صدد آن شدم که از او انتقام بگیرم لهداروز دیگر بدون اینکه

## افسانه های کوتاه و مفید

از «پوست»  
(ترجمه: ق.پ.)

### مجمع الزیبات ها:

درین تازه کی ها مجمع قابل اهمیتی  
تحت سرپرستی الزیبات دوم، ملک  
انگلیستان تاسیس گردیده که مرام آن  
دستگیری از اطفال هرزه گردی است که  
در جنگ والدین خود را از دست داده اند  
و درین وقتها در اروپا بکثرت وجود دارند  
درین موسسه تمام زنان و دخترانیکه موسوم  
به الزیبات باشند و لوازم هر نقطه دنیا که  
باشند میتوانند سهیم گردند، امروز وسعت  
این مجمع روبه افزایش است.

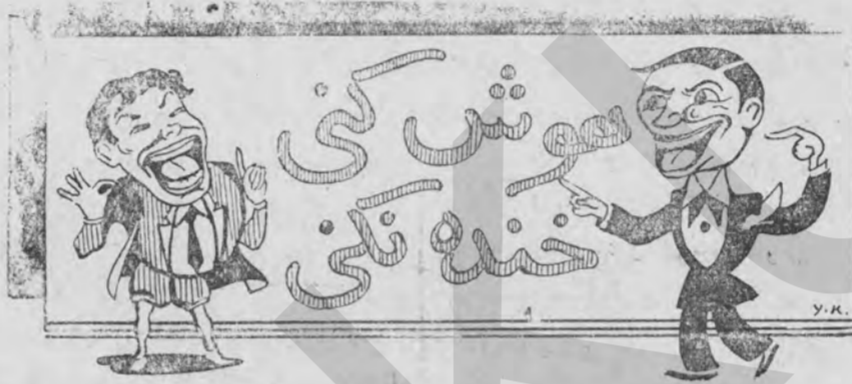
### سابق دزدی

در شهر کالیفورنیا هربرت فاکس  
متمم بد زدی در بانک تکساس گردید  
مشار الیه بحضور قاضی چنین اظهار نمود  
چنینکه بیانا که مذکور یادگذاشتم تصور  
می نمودم گرفتار گردیده و با هدف غیر  
تفنگچه قرارداده می شدم. یکی آن  
صورت ننگرفت. پس این وضع وادارم  
به فعل سرعت ساخت.

### \* موسیو بید و حرفش را تلافی می کند:

هنکام افتتاح یک سالون نقاشی در پارسیس  
موسیو بیدو سیاستمدار فرانسوی در برابر  
یکی از تا بلوها ایستاده انتقادکنان گفت:  
« این منظره غیر قابل تصور راجه کسی  
رسم کرده؟ » یکی از همرا هانش خود را  
پا و نزدیک کرده به آهستگی برایش گفت:  
« رسم این منظره همینجا حاضر است »  
بیدو که فکر کرده بود در غیبت رسام  
بر تا بلوی او ایراد گرفته است خواست  
حرفش را تلافی کند، پس روی خود را بطرف  
رسام دور داده بسادگی گفت: « ببخشید  
هنرمند محترم، من عادت دارم چیز را که  
می خرم باری بران انتقاد نمایم... »  
در شهر ما نیلا - شخصی موسوم به  
هامیدو ما ناریازو - به ارتکاب ۲۴ نوع  
سرقت های مختلف گرفتار گردید - چون  
چریان محاکمه مشارالیه به قاضی شکایت  
نموده و اظهار داشت که اگر قبلاً گرفتار  
می شدم هیچگاه مرتکب این تعداد جنایات  
نمی گردیدم.

از مطبوعات امریکای ترجمه «مخبر»



### حلقه کچکول

ای بسی کار که بر شیوه معمول نشد  
ای بسی ناله که بی رشوه نکرند اجرا  
ای بسی رسم و رواجی که بیای است هنوز  
دختر خود نهد مفت بر کسی به زنی  
ای بسی پسه که بیپوده بر اهی دا دند  
ای بسی خانه که شریف وینا از بسالی  
ای بسی مردگدائی که براه افتاده  
ای بسی درد که تشخیص نکرده کنور  
عاقلم از چهر لب زسخن تر نکند  
زن ما تا به هنوز است خرافات پسند  
معدن مازچه اندر نه خاکست نپهان  
بهر درد دل من دا روی نو پیدا کن  
توب بخنی بفکندم بی میدان عمل  
کشت نا گفته زید اد فضا مات شدم  
هستم رفت بفرما بش خانم صاحب  
کرچه بسیار بی راحت او کوشیدم  
سرمه گردیدم و افسوس که این بخت سیاه

اینچه سوزست ندانم بدلت باز «اسیر»  
بخدا کشف من این نکته مجهول نشد

نسیم «اسیر»

(\*) یعنی سهول در کار نشد:

ع.مهشید:

## چیستان

چه باشد آنکه انسان در میانش  
نه ما و تو - رود صد بیرو برتا  
نماید میل رفتن هر که آنجا  
بود زیبا مقام و خوش مکانی  
برآرد ز ابریش جامه از تن  
اگر مهشید بکس حل شد معما  
هزاران آفرین دارم روانش  
بعل کننده آن یک قلم نسل داده میشود.

شارل آگاه شود امر اخراج او را از هنر پیشگی تیار تر دادم وقتی شارل از غیبت او  
مطلع شد که او (هان بورگ) را ترک داده بود - من در جواب شارل که از علت رفتن  
اواستفسار می کرد عدم اطلاع خود را بیان می آوردم و طوری وانمود می کردم که  
گویا او بدون اطلاع بمیل خود شهر را ترک کرده است. بر رفتن او شهرت تیار تر ما  
بندریج سقوط کرد، یکشب شارل خواست نزد او رفته او را وادار ببازگشت نماید  
من هم با او رفتم، وقتی در همان معبد متروک رسیدیم مجدداً آواز او بگوش ما رسید.  
او در حالیکه در برابر تا بلوی محبوبه از دست رفتنش زانورده بود با یک تاجر غیر قابل  
وصف مشغول خواندن همان سرود قدیمش بود. نمیدانم در آن لحظه چطور شد که نظرم  
به شارل افتاد و دیدم مانند من سیل اشک از دیدگان گاش جاری بود.

## برای خورد سالان و نو آموزان



بیاضی نا امید!

اولاً آرزو مندیم که خداوند (ج) این ناامیدی شمارا به امید کامل مبدل سازد.  
ثانیاً عرض می کنیم که شعر شمارا بعد از کشیدن یک سلسله فرد های ثقیل که در  
عین زمان معنی آنها هم آقدر ها به یکدگر سر نمیخورند نشر کردیم. امیدواریم در آینه  
اشعار خویش تانرا به ما ارسال کنید.

### ناله بیکس

با که گویم غم دل هیچ کسی یارم نیست  
شکوه از هر تو بسیار بدل دارم لیک  
از زمانیکه دل خویش بدست دادم  
گر جو بلبل زغمت ناله کنم چادارم  
مدتی شده مرا بسا ر ندادی ز جفا  
چهدا میدوست؟ مگر وعده دیدارم نیست؟

بیاضی لعل محمد زره

حقیقتاً بازی گویی وساعت تیری از خود وقتی دارد و نوباید حین درس بازی گو شوی را  
پیشه خود ساخت ز برادر آن صورت بگفته شما نا کامی بار آورده و بشیما می سودی نخواهد داشت.

### رفیق صنفی

در صنف رفیقی داشتم که خیلی زود من عزیز بود هر وقت با هم صحبت میکردیم شروع  
میکرد از بازی ها و تفریح هر قدر برای من عزیز من نیز به بازی و تفریح علاقه  
دارم مگر فراموش نکنی که هر چیز برای خود وقت دارد اما او تو در صنف هشتیم باید  
تمام قصه های ماری در دور بخورد و در از امتحان نا کام می مایم بجواب می گفت تو که  
اینقدر درس میخوانی و من که حتی در آمدن و رفتن مکتب نشوخی و بازی میکنم هر دو می  
کامیاب میشویم کس عقب این حرف ها نمی گردد من چون دیدم نصیحت را قبول نمی کند  
کوشش می کردم با او بسیار علاقه نداشته باشم که مرا از درس نماند و گفتارهای بیسر و پایش  
را نشنوم در امتحان ما کامیاب شدم و او نا کام ماند خدا کند سال آینده بازم مثل او رفیقی  
نداشته باشم.

(در هم مخ یابی)

## پس له مرگه...

ملاهی کویه حملی کنی شوه دغم ددر نو بیو  
نن به کور دعاشقی کنی زه غریب یه نو کر  
نه بو هینم چه خه و کرم خود او سدر اخی و رک دی  
زمانی معجون را کریم دهجرانیم کورو کر  
چه به چورشی زرت زرت راه خاور و کنی بستر  
خیردی هر خدی چه و کرل زده تریر شومه له نولو  
که دی دزده زما سوری کر دفراق به نشتر نو  
که دی خلقو کنی رسوا کریم شو جهان به ما خبر  
داتا تیر دبدو ستر گو در قیب دی چه مهور شوم  
ستا به خشک کنی خندان ناستوم چه به ما ئی شو نظر  
نور به هیجته ونه کریم شکایت دتا له لاسه  
خیل نصیب لاره به زارم شیه او روخ شام و سجر  
خو افسوس چه به زود نون می ستانجا سته رخسار و نه لید  
تسلی می زوه تمه شده دیدن ورخ دمچشر  
به اخر کنی در نه و ایم به خیل لاس می گور نه کوز کره  
به یاستو لاسومی کنی نه دلحد به تیزه سر

که خبر به ژوند کنی نشوی زما «رنخور» له بده حاله  
پس له مرگه می طبیعه به مزار و کمره گسدر

### ضرورت است

ریاست تهیه دوازده هزار بوتلر بک  
بلو بلک دوانسه آبی ضرورت دارد اشخاصیکه  
خیال قرار داد داشته باشند یا صکت های  
سربسته خودهارا بریاست تهیه سیرده  
و خود آنها ساعت ۲ بجه روز ۲۶ فوس  
در جلسه مناقصه حاضر شدند. (۱۳۹۹) ۳۳

### ضرورت است

وزارت زراعت جهت مصارف خوراکه  
حیوانات به کاه سفید، بیده ر شقه، جو،  
جواری و سبوس ضرورت دارد. اشخاصیکه  
مایل قرارداد باشند درخواست های خود  
را به مدیریت محاسبه وزارت زراعت الی ۳۰  
فوس داده و حاضر شوند. (۱۳۷۰) ۳۳

### دکابل یعنی طبیعی کنی چا پشو

### به فروش می رسد

مسئله وزارت دفاع ملی تعداد (۱۲۰۰۰)  
حلقه روده بیچک شده خود را که برای فروش  
بازار های خارج آماده میباشد قیمت  
آن به یونان فی حلقه (۳) شلنگ و به افغانی  
(۱۱۹۷) افغانی تخمین شده است بصورت  
مزایده بفروش میرساند اشخاصیکه خیال  
خریداری آنرا داشته باشند از تاریخ نشر  
اعلان هذا تا ۲۰ قوس درخواست های  
خود را به مدیریت مسلخ تسلیم داده خودشان  
و با وکیل قانونی شان روز یکشنبه  
۲۰ قوس که روز آخر دواطلبی است به  
مسئله حاضر شوند بر طنامه فروش به مسلخ  
موجود بوده و خواهش متندان هر آن ملاحظه  
کرده میتوانند. (۱۳۵۷) ۵۰